**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **دوشنبه : 09/12/1395**

**13951209- موروث عنه بودن دیه جنین**

**خلاصه درس**

در این جلسه، پس از طرح مسأله «موروث عن بودن دیه جنین» در میان فقهاء خاصه و عامه، وجوه جمع بین روایات عام و روایات خاصی که إخوه من الام را از ارث دیه مرحوم می کند، مورد بررسی قرار می گیرد: قول اول در این بحث قول ابن اردیس است که قائل به تعارض و تساقط دو طائفه از روایات شده است. در مقابل، عده ای قائل شده اند که روایات خاص، مقید و مخصص روایات عام هستند که در نهایت، با بیان مناقشاتی در هر دو قول، قول به تعارض و ترجیح روایات خاص، اثبات می گردد.

**موروث عنه بودن دیه جنین**

همچنانکه در جلسات قبل عرض کردیم، مفاد روایت حسین بن خالد این است که دیه جنین همانند دیه غیر جنین [افراد بزرگتر] به ارث برده می شود. اما روایت، دیگر در مقام بیان این مطلب نیست که این دیه به چه شکلی به ارث برده می شود. ما در تکمیل این بحث لازم است، نکته ای را بیان کنیم و آن اینکه: «اصل به ارث بردن دیه جنین یا عدم آن، بین فقهاء محل بحث و کلام واقع شده است». مرحوم شیخ در خلاف می فرماید:

**مسألة 126: دیة الجنین موروثة عنه و لا تکون لأمه خاصة. و به قال‌الشافعی و أبو حنیفة و قال اللیث بن سعد: تکون لأمه، و لا تورث عنه، لأنه بمنزلة عضو من أعضائها**[[1]](#footnote-1)

همچنین در مبسوط نیز عبارت شیخ از این قرار است:

**إذا ثبت أن فی الجنین دیة أو غرة فإنها موروثة عنه‌و لا یکون لامه بلا خلاف إلا اللیث ابن سعد، فإنه قال یکون لامه و لا یورث عنه، قال لأنه بمنزلة عضو من أعضائها بدلیل أنه یحیا بحیاتها و یموت بموتها.**[[2]](#footnote-2)

این مطلب در کتب عامة هم مطرح شده است. ابن قدامه در المغنی می گوید:

**[الْفَصْلُ الْخَامِسُ الْغُرَّةُ مَوْرُوثَة عَنْ الْجَنِینِ] (6846) الْفَصْلُ الْخَامِسُ: أَنَّ الْغُرَّةَ مَوْرُوثَةٌ عَنْ الْجَنِینِ، کَأَنَّهُ سَقَطَ حَیًّا؛ لِأَنَّهَا دِیَةٌ لَهُ، وَبَدَلٌ عَنْهُ، فَیَرِثُهَا وَرَثَتُهُ، کَمَا لَوْ قُتِلَ بَعْدَ الْوِلَادَةِ. وَبِهَذَا قَالَ مَالِکٌ، وَالشَّافِعِیُّ، وَأَصْحَابُ الرَّأْیِ. وَقَالَ اللَّیْثُ: لَا تُورَثُ، بَلْ تَکُونُ بَدَلَهُ لِأُمِّهِ؛ لِأَنَّهُ کَعُضْوٍ مِنْ أَعْضَائِهَا، فَأَشْبَهَ یَدَهَا.**[[3]](#footnote-3)

در محلّی ابن حزم هم یک بحث مفصل در رابطه با همین مسأله مطرح شده که در آن، ابن حزم بین جنینی که 120 روز از حمل آن گذشته و جنینی که کمتر از 120 روز از حمل آن گذشته باشد، تفصیل می دهد [یعنی تفصیل بین جنینی که در آن روح دمیده شده و جنین که هنوز روح در آن دمیده نشده است] که در صورت اول حکم به موروث عنه بودن دیه جنین می کند و در فرض دوم حکم به تعلّق گرفتن دیه به مادر جنین می نماید.[[4]](#footnote-4)

بنابراین اصل موروث عنه بودن دیه جنین، محل بحث بوده و حتی اگر این مسأله مورد بحث واقع نشده بود، این توهّم وجود داشت که شاید به جهت آنکه جنین عضوی از اعضاء مادر به شمار می آید، دیه جنین فقط به مادر برسد و برای رفع همین توهّم، گفته شد که دیه جنین ارث برده می شود و ارث بردن از دیه جنین هم کسائر الدیات می باشد.[[5]](#footnote-5)

**جمع بین روایات عام و روایات خاص**

بحث بعدی راجع به این است که وجه جمع روایات عام مانند روایت اسحاق بن عمّار[[6]](#footnote-6) با سایر روایات خاصه ای که می گوید إخوه من الأمّ از دیه ارث نمی برد، چگونه است؟ مرحوم ابن ادریس قائل به تعارض و نتیجتاً تساقط این دو طائفه از روایات شده و با تمسّک به عمومات کتاب، فرموده است که دیه جنین، همانند سایر اموال، به ارث برده می شود. دیگران در پاسخ به ایشان گفته اند: عمومیت یا اطلاق روایت اسحاق بن عمّار، بوسیله سایر روایت خاصه، تخصیص یا تقیید می خورد و نتیجتاً إخوة من الأم از تحت عام یا مطلق خارج می گردد.

گذشته از این بحث که مفاد روایات خاصه را چگونه معنی کنیم، به نظر می رسد حق با مرحوم ابن ادریس باشد و بین دو طائفه روایات تعارض واقع می شود و جمع عرفی ندارد. زیرا روایت اسحاق بن عمّار - با غض نظر از بحث سندی آن – در واقع بر این نکته تأکید می کند که دیه همانند حق قصاص نیست که تنها برخی از ورثه، آن را به ارث ببرند. بلکه در دیه، همه ورثه از آن ارث خواهند برد: **إِذَا قُبِلَتْ‏ دِیَةُ الْعَمْدِ فَصَارَتْ‏ مَالًا فَهِیَ مِیرَاثٌ کَسَائِرِ الْأَمْوَالِ** با توجه به این نکته، جمع بین دو طائفه از روایات به تخصیص یا تقیید، یک جمع عرفی محسوب نمی شود. توضیح ذلک: در حمل مطلق بر مقیّد، دو وجه بیان شده است: **1)** ظهور مطلق در اطلاق از ظهور مقیّد در تقیید، ضعیف تر است بنابراین از باب حمل ظاهر بر اظهر، مطلق را حمل بر مقیّد می کنیم. **2)** یکی از مقدمات حکمت برای انعقاد اطلاق، آن است که متکلم در مقام بیان باشد. این مقدمه، بواسطه اصالة البیان ثابت می شود. منتها، روایات مقیّد قرینه می شود بر اینکه ما از اصالة البیان در خطاب مطلق رفع ید نماییم و آن را حمل بر این کنیم که شارع در هنگام القاء خطاب مطلق، اصلا در مقام بیان خصوصیات نبوده است.[[7]](#footnote-7)

اما هیچ یک از این دو بیان بر ما نحن فیه، تطبیق نمیکند زیرا **اولاً**: روایت اسحاق بن عمّار در مقام بیان تعمیم نسبت به همه ورثه می باشد و می گوید: دیه، وقتی تبدیل به مال شود، همانند حق قصاص نیست که تنها برخی از ورثه از آن ارث ببرند و برخی دیگر [زوجین] نسبت به آن حقی نداشته باشند. بلکه **فَهِیَ مِیرَاثٌ کَسَائِرِ الْأَمْوَالِ**. فلذا ظهور این روایت در ارث بردن همه ورثه از دیه، ظهور بسیار قوی است و در جایی که ظهور مطلق در اطلاق قوی باشد، حمل آن بر مقیّد صحیح نیست. **ثانیاً**: اگر متکلم در مقام بیان خصوصیات ارث دیه نباشد و تنها در صدد بیان این نکته باشد که دیه فی الجمله ارث برده می شود، دیگر نیازی به تعبیر **فَصَارَتْ‏ مَالًا** وجود نداشت. عبارت **فَصَارَتْ‏ مَالًا** خصوصیتی را بیان میکند و همین خصوصیت، در مقام بیان بودن متکلّم را تبدیل به نصوصیّت می کند. یعنی دیگر اینگونه نیست که ما با اصالة البیان، ثابت کنیم که متکلم در مقام بیان می باشد بلکه ذکر خصوصیت **فَصَارَتْ‏ مَالًا** نشان می دهد که متکلم مطمئناً در مقام بیان خصوصیات حکم بوده است. بنابراین با عدم تطبیق دو بیان مذکور بر ما نحن فیه، دو طائفه روایات تعارض پیدا می کنند.[[8]](#footnote-8)

علاوه بر اینکه در روایت أبی عمرو العبدی، دقیقا قبل از بحث ارث دیه، احکام إخوه من الأمّ را ذکر کرده است:

**وَ لَا یُزَادُ الْإِخْوَةُ مِنَ‏ الْأُمِ‏ عَلَی الثُّلُثِ وَ لَا یُنْقَصُونَ مِنَ السُّدُسِ وَ هُمْ فِیهِ سَوَاءٌ الذَّکَرُ وَ الْأُنْثَی وَ لَا یَحْجُبُهُمْ عَنِ الثُّلُثِ إِلَّا الْوَلَدُ وَ الْوَالِدُ**[[9]](#footnote-9) **وَ الدِّیَةُ تُقْسَمُ عَلَی مَنْ أَحْرَزَ الْمِیرَاث‏**

این خیلی مستبعد است که گفته شود، إخوه من الامّ دقیقا بعد از بیان حکم آن، از عموم حکم ارث دیه خارج می شود. ظهور تعبیر **الدِّیَةُ تُقْسَمُ عَلَی مَنْ أَحْرَزَ الْمِیرَاث** در این است که این حکم شامل إخوه من الام نیز می گردد و این یک ظهور قوی است. و با وجود این ظهور قوی و [بلکه] نصّ بر اینکه شارع در مقام بیان این جهاتِ حکم نیز می باشد، دیگر بحث اصالة البیان مطرح نمی شود. بنابراین، روایت أبی عمرو العبدی را هم نمی توان حمل بر خصوص غیر إخوه من الامّ نمود. فلذا این مقدار از بیان مرحوم ابن ادریس که قائل به عدم امکان جمع بین دو طائفه از روایات شده اند، صحیح است.

**مناقشه اول در کلام مرحوم ابن ادریس**

ولی به نظر ما معارض قرار دادن این دو طائفه از روایات – کما ذهب الیه ابن ادریس – از جهات مختلف صحیح نمی باشد. **اولاً**: روایت غیاث بن کلّوب عن اسحاق بن عمّار، موثقه – در صورتیکه غیاث بن کلوب را عامّی بدانیم - یا در حکم موثقه – در صورتی که نه عامّی بودن غیاث ثابت شود نه امامی بودن او – می باشد و بنابر تحقیق، روایت موثقه در موارد تعارض با روایات امامیه، اصلا حجیت ندارد. روایت أبی عمرو العبدی هم که اساسا حجیّت ذاتی ندارد تا بتوان به آن اعتماد کرد. اصحاب هم به مضمون آن –یعنی اطلاق این روایت– عمل نکرده اند.

**معنای عبارت «هذا حدیثٌ صحیح»**

در اینجا لازم است متذکّر نکته ای پیرامون روایت أبی عمرو العبدی بشویم و آن اینکه: ممکن است گفته بشود که ضعف سند روایت أبی عمرو العبدی بواسطه تعبیر «**هَذَا حَدِیثٌ صَحِیحٌ»** که مرحوم فضل بن شاذان در ذیل این روایت بیان نموده، جبران می شود. فضل بن شاذان می گوید:

**قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ هَذَا حَدِیثٌ صَحِیحٌ‏ عَلَی مُوَافَقَةِ الْکِتَابِ وَ فِیهِ دَلِیلٌ عَلَی أَنَّهُ لَا یَرِثُ الْإِخْوَةُ وَ الْأَخَوَاتُ مَعَ الْوَلَدِ شَیْئاً وَ لَا یَرِثُ الْجَدُّ مَعَ الْوَلَدِ شَیْئاً وَ فِیهِ دَلِیلٌ عَلَی أَنَّ الْأُمَّ تَحْجُبُ الْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ عَنِ الْمِیرَاث‏.**[[10]](#footnote-10)

ولی به نظر می رسد مراد ایشان از عبارت **هَذَا حَدِیثٌ صَحِیحٌ،** صحّت مضمون روایت می باشد که با کتاب هم موافق است و موافقت با کتاب ناظر به فقره **الدِّیَةُ تُقْسَمُ عَلَی مَنْ أَحْرَزَ الْمِیرَاث** نیست زیرا عمده تأکید کلام مرحوم فضل بن شاذان در این روایت، بر ردّ بحث «تعصیب» است. ایشان می فرماید: إخوه و أخوات با ولد ارث نمی برند. در حالی که اهل تسنن قائل به تعصیب هستند یعنی با وجود ولد مانند بنت، یک دوم را به بنت و ما بقی را بین إخوه و أخوات تقسیم می­کنند. به اصطلاح عامه، إخوه عصبه مستقیم و أخوات عصبه ضمیمه ای هستند. همچنین عبارات **وَ لَا یَرِثُ الْجَدُّ مَعَ الْوَلَدِ شَیْئاً وَ فِیهِ دَلِیلٌ عَلَی أَنَّ الْأُمَّ تَحْجُبُ الْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ عَنِ الْمِیرَاث،** همگی ناظر به بحث تعصیب می باشند. بنابر این مرحوم فضل بن شاذان تنها بر این نکته تأکید می کند که مضمون روایت، تعصیب را ردّ نموده و این مضمون موافق کتاب است زیرا از قرآن هم استفاده می شود که تعصیب، دیدگاه نادرستی می باشد. فلذا کلام ایشان، ارتباطی به بحث **الدِّیَةُ تُقْسَمُ عَلَی مَنْ أَحْرَزَ الْمِیرَاث** ندارد.

**مناقشه دوم در کلام مرحوم ابن ادریس**

**ثانیاً**: حتی اگر ما قائل به حجیّت موثقات علی وجه الاطلاق بشویم، اینگونه نیست که مستقیما بحث تعارض و تساقط دو طائفه روایات مطرح شود. بلکه در ابتدا باید به سراغ مرجّحات باب تعارض برویم. بنابر تحقیق، **اولین** مرجّح در باب تعارض اخبار، ترجیح خبر قطعی الصدور بر خبر غیر قطعی الصدرو می باشد. روایت های خاصه ای که إخوه من الام را از ارث محروم نموده، بسیار زیاد است [حداقل شش یا هفت روایت] که اکثر آنها صحیح السند می باشد و نتیجتاً برای انسان اطمینان حاصل می شود که روایاتِ بحث ارث إخوه من الامّ، حتما از معصوم صادر شده است. در مقابل، حداکثر دو روایت قرار دارد: یکی روایت غیاث بن کلوب و دیگری روایت أبی عمرو العبدی که سند آن ضعیف است فلذا این دو روایت، قطعیّ الصدور نمی باشند. بنابراین روایت های ممنوعیتت إخوه من الام از میراث دیه به جهت قطعی الصدور بودن، بر طائفه دیگر روایات ترجیح دارند. **دومین** مرجّح، موافقت با کتاب است. منتها از این جهت، هیچ یک از دو طائفه بر دیگری ترجیح ندارند. زیرا همچنانکه قبلا توضیح دادیم، احکام عمومی ارث در دیة جاری نمی شود و این مسأله، حکم خاصی دارد و باید برای تعیین حکم آن، به روایات مراجعه شود. **سومین** مرجّح، مخالفت با عامّه است. ابن قدامه در المغنی، به طور کلی، به ارث برده شدن دیه مقتول را کأنّ اجماعی می داند: **دیة المقتول موروثه عنه کسائر امواله الا انه اختلف فیه عن علیّ فروی عنه مثل قول الجماعة و عنه لا یرثها الا عصباته الذین یعقلون عنه و کان**

**عمر یذهب الی هذا ثم رجع عنه لما بلغه عن النّبی (ص) توریث المرأة من دیة زوجها.**[[11]](#footnote-11) که تنها مخالف این حکم را حضرت علی7 می داند. ابن عبد البرّ در الاستذکار می گوید: **عن عمر عنا انّه کان یورّث الاخوه من الأم من الدیه... قال ابو عمرو [ابن عبدالبرّ] : انعقد الاجماع علی هذا**.[[12]](#footnote-12) یعنی بر ارث بردن إخوه من الامّ از دیه، اجماع منعقد شده است.

البته در قدیم، مخالفینی با حکم ارث بردن اخوه من الام از دیه، وجود داشته که دیگر در کتب فقهی آنها ذکر نمی شود. من با جستجویی که انجام دادم، فی الجمله به این موارد دست پیدا کردم: در مصنّف عبدالرزاق می گوید: **یحیی بن أبی کثیر عن ابی سلمه أنه کان لا یورث الاخوة من الأم من الدیة**.[[13]](#footnote-13) أبی سلمه در سند این روایت، طبق نقل مهذّب ابن حزم، أبی سلمة بن عبدالرحمن عوف است که تقریبا هم عصر حضرت امیر7 می باشد. در سنن دارمی، دو باب ذکر شده: یکی در مورد کسانی که قائلند زن از دیه زوج خود ارث می برد و دیگری کسانی که قائل به عدم ارث بردن زن از دیه زوج خود می باشند. دارمی در باب دوم می گوید: **حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِیلُ، عَنْ عَامِرٍ، قَالَ: «کَانَ عَلِیٌّ، لَا یُوَرِّثُ الْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ، وَلَا الزَّوْجَ، وَلَا الْمَرْأَةَ مِنَ الدِّیَةِ شَیْئًا»**[[14]](#footnote-14) در حدیث بعدی همین باب می گوید: **حَدَّثَنَا سُلَیْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ زِیَادٍ الْأَعْلَمِ، عَنْ الْحَسَنِ، قَالَ: «لَا تُوَرَّثُ الْإِخْوَةُ مِنَ الْأُمِّ مِنَ الدِّیَةِ»** معمولا مراد از حسن در مصادر حدیثی عامه، حسن بصری است. در مصنّف ابن أبی شیبه آمده است: **حفص عن اشعث عن عمرو بن دینار عن محمد بن علی: قال لقد ظلم من یورّث الاخوة من الأم من الدیة**[[15]](#footnote-15)

البته این عبارت باید سقط داشته باشد زیرا همین مطلب از عمرو بن دینار، به طرق مختلف روایت شده است: در سنن دارمی می گوید: **حَدَّثَنَا قَبِیصَةُ، حَدَّثَنَا سُفْیَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِینَارٍ، عَنْ بَعْضِ وَلَدِ ابْنِ الْحَنَفِیَّةِ، عَنْ عَلِیٍّ قَالَ: «لَقَدْ ظَلَمَ مَنْ لَمْ یُوَرِّثِ الْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ مِنَ الدِّیَةِ»**[[16]](#footnote-16) در سنن کبری بیهقی نقل شده است: **عمرو بن دینار عن من اخبره عن علیٍّ رضی الله عنه انه قال لقد ظلم من لم یورّث الاخوه من الأم من الدیه**.[[17]](#footnote-17) نقل مصنّف عبدالرزّاق[[18]](#footnote-18) و مصنّف ابن ابی شیبه[[19]](#footnote-19) بدین صورت است: **عمرو بن دینار انّه**

**سمع عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب7 یقول قال علیٌّ قد ظلم الاخوة من الأم من لم یجعل لهم من الدیة میراثا.** به نظر می رسد، [علاوه بر سقط] محمد بن علی در سند روایت نیز اشتباه باشد. زیرا در نقل های دیگر گفته شده: « عن بعض ولد این حنفیة» یا « عن عبد الله بن محمد بن علی بن ابیطالب7». فلذا من فکر می کنم، نقل ابن ابی شیبه، نقل محرفی باشد. همین مضمون از غیر طریق عمرو بن دینار هم نقل شده است: **سفیان عن عمّار عن من سمع علیّا یقول لقد ظَلَمَ من منع الاخوة من الأم نصیبهم من الدیة.**[[20]](#footnote-20) بنابراین، عبارت **«لقد ظلم من یورّث**» در نقل مصنّف ابن ابی شیبه محرّف است و لفظ «لم» ساقط شده است. علاوه بر اینکه طبق این نقل، عبارت یک معنای محصّل و صحیحی ندارد.

همچنان که ملاحظه می کنید در میان عامه، کسانی که قائل به ارث بردن إخوه من الام از دیه هستند، همگی مانند حسن بصری و أبی سلمه از فقهای متقدّم عامه می باشند و الا فقهای عامه معاصر امام صادق7 – یعنی زمان صدور روایت اسحاق بن عمّار از امام صادق7 – بر عدم ارث بردن إخوه من الامّ از دیه، اجماع دارند. بنابراین روایت اسحاق بن عمّار موافق عامه و سایر روایات، مخالف عامه بوده و به همین جهت ترجیح با روایات خاصه خواهد بود.

**فتحصّل من جمیع ما ذکرناه**، ما اصلا عموماتی نداریم که بگوید همه ورثه از دیه ارث می برند زیرا یا قائل به عدم حجیت ذاتی روایاتی مانند روایت اسحاق بن عمار شدیم و یا بر فرض قبول حجیت، بالمعارضه و ترجیحِ روایات مخالف، آن روایات را از اعتبار ساقط کردیم. بنابراین باید بحث را حول محور روایات إخوه من الامّ قرار دهیم و ببینیم ایا می توان از این روایات، حکم غیر إخوه من الامّ را هم استفاده نمود؟ بعبارة اخری، آیا محرومین از دیه، منحصر در اخوه من الام هستند و یا اینکه این حکم شامل «کل من یتقرّب إلی الام» نیز می شود؟ کما هو المأثور عن اکثر القدماء. به هر تقدیر، اقوال بسیار متفاوتی در این مسأله وجود دارد که در جلسه بعد متعرض بیان آن ها خواهیم شد.

در پایان این نکته را هم ضمیمه کنم که بحث درباره اینکه چه کسانی از دیه ارث می برند، یک بحث بسیار قدیمی بوده که از زمان عمر آغاز شده است. بنابراین، قدیمی بودن این بحث، ظهور روایت أبی عمرو العبدی از امیر المومنین7 در ارث بردن إخوه من الام از دیه را، تبدیل به یک ظهور قوی تری می کند.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه)https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

1. . الخلاف، ج5 ص294 [↑](#footnote-ref-1)
2. . المبسوط، ج7 ص195 [↑](#footnote-ref-2)
3. . المغني لابن قدامة، ج9 ص542 [مکتبة القاهرة، ج8 ص408] [↑](#footnote-ref-3)
4. . قال أبو محمد: وأما نحن فان القول عندنا وبالله تعالى نتأيد هو أن الجنين ان تيقنا أنه قد تجاوز الحمل به مائة وعشرين ليلة فان الغرة موروثة لورثته الذين كانوا يرثونه لو خرج حيا فمات على حكم المواريث وان لم يوقن أنه تجاوز الحمل به مائة ليلة وعشرين ليلة فالغرة لامه فقط. المحلی لابن حزم، ج11 ص33 [↑](#footnote-ref-4)
5. . سؤال: لیث در زمان صدور روایت قائل به این قول شده بود؟ پاسخ: زمان قول لیث اهمیتی ندارد. حتی اگر قول او مربوط به زمان صدور روایت باشد، توهّم رسیدن دیة به مادر [به جهت آنکه جنین عضوی از اعضاء مادر است]، یک توهّم متعارف عرفی محسوب می شود. و برای دفع این توهّم متعارف [که لیث را هم گرفتار کرده بود]، روایت دیة جنین را موروث عنه، قرار داد. [↑](#footnote-ref-5)
6. . الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: إِذَا قُبِلَتْ‏ دِيَةُ الْعَمْدِ فَصَارَتْ‏ مَالًا فَهِيَ مِيرَاثٌ كَسَائِرِ الْأَمْوَالِ. تهذیب الاحکام (تحقیق خرسان) ج9 ص377. ح1347-16 [↑](#footnote-ref-6)
7. . البته در عمومات هم، «در مقام بیان بودن» معتبر است منتها به یک نحو دیگر. ما در مباحث گذشته، فرق «مقام بیانی» که باید در مطلق باشد با «مقام بیانی» که در عامّ معتبر می باشد را توضیح داده ایم. [↑](#footnote-ref-7)
8. .سؤال: این احتمال هم وجود دارد که در مقام بیان ترتیب باشد. پاسخ: نه، اصلا اینگونه نیست. [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 2). كأنّ الصواب« و لا يحجبهم عن الارث الّا الولد و الوالدان». [↑](#footnote-ref-9)
10. . تهذیب، ج9 ص250/ علل الشرائع، ج2 ص569/ فقیه، ج4 ص258. البته فقیه یک «إن قلت قلتی» را در ادامه عبارت فضل بن شاذان بیان نموده است. [↑](#footnote-ref-10)
11. . المغني لابن قدامة، ج7 ص205 [↑](#footnote-ref-11)
12. . الاستذکار، ج8 ص134 [↑](#footnote-ref-12)
13. . المصنّف، ج9 ص398 [↑](#footnote-ref-13)
14. . سنن الدارمي، ج2 ص378 [↑](#footnote-ref-14)
15. . المصنف، ج6 ص376 [↑](#footnote-ref-15)
16. . سنن الدارمي، ج2 ص378 [↑](#footnote-ref-16)
17. . سنن کبری بیهقی، ج8 ص58 [↑](#footnote-ref-17)
18. . مصنّف عبدالرزاق، ج9 ص399 [↑](#footnote-ref-18)
19. . مصنّف ابن ابی شبیه، ج6 ص375 [↑](#footnote-ref-19)
20. . مصنّف ابن ابی شیبة، ج6 ص375 [↑](#footnote-ref-20)